

بنام خداوند جان و خرد

مقدمه ای بر مجموعه پژوهشی "فلسفه تطبیقی"

ضرورت پژوهش در اصول و مبانی اعتقادی

بن بست نظری در جهان امروز، و ناتوانی مکاتب اعتقادی موجود در پاسخگویی به مسائل و معضلات عدیده و بغرنج بشری، پژوهش و بازنگری انتقادی در اصول و مبانی معرفت شناختی و فلسفی این مکاتب را جهت شناخت 'حقیقت' ضروری ساخته است. اما آنچه این پژوهش و بازنگری انتقادی را در شناسایی 'حقیقت' توانا می گرداند، روش مقایسه ای است. انصاف و واقع بینی حکم می کند که هیچ مکتبی جداگانه مورد سنجش و نقد و بررسی قرار نگیرد؛ هر مکتبی باید با مکاتب رقیب و منافی خود در معرفت شناسی (روش شناسایی جهان) و پاسخهایی که هر یک به پرسشهای فلسفی مربوط به هستی، تاریخ و انسان می دهند، مقایسه شود. شناخت و فهم مبانی و اصول نظری مکاتب عقیدتی رقیب در یک نگرش سیستمی، و سنجش انتقادی و مقایسه ای آنها، همچنین پیش نیاز فهم و تحلیل و ارزیابی بینشها، مواضع و روشهای گوناگون سیاسی و اجتماعی باورمندان (واقعی و ادعایی) این مکاتب است؛ زیرا آنچه ماهیت و جهت کارکردی این بینشها، مواضع و روشها را تعیین می کند، اصول راهنمای اندیشه یا دستگاه معرفت شناختی و فلسفی مکتب است. معرفت شناسی و فلسفه (تبیین جهان، انسان و تاریخ) ستون پایه و سنگ زیرین هر دستگاه نظری - ارزشی (ایدئولوژی = مکتب اعتقادی = اندیشه

راهنما) می باشد که بنوبه خود تعیین کننده رویکرد سیاسی و اجتماعی پیروان آنست. میزان کارآمدی، پایداری، واقع بینی و انسجام درونی دستگاه نظری - ارزشی را نیز این سنگ زیرین تعیین می کند؛ هر چه اصول و مبانی اندیشه راهنما تطبیق بیشتری با جهان واقعی بیرون از ذهن داشته باشد، دستگاه نظری - ارزشی منسجمتر، پایدارتر و کارآمد تر خواهد بود. در نبود روش درست شناسایی و فلسفه منطبق بر واقعیت، انسان به تولید نظریه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کارآمد و راهگشا توانا نخواهد بود.

در راستای پاسخگویی به ضرورت یاد شده، مجموعه پژوهشی "فلسفه تطبیقی" در دست نگارش است که شامل چهار دفتر در زمینه های معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی (به معنای عام) است. معرفت شناسی مقدمه ضروری کلیه مباحث علمی و فلسفی است؛ تا هنگامیکه کارکرد ذهن در شناخت محیط پیرامون خود را درست نشناسیم نه می توانیم فلسفه ای واقع بینانه داشته باشیم و نه در تحقیقات فلسفی و سنجش فلسفه ها واقع بینانه عمل کنیم. البته معرفت شناسی نیز چنانکه در دفتر نخست آمد، از تبیین جهان، انسان و تاریخ جدا نیست و مقولاتی چون پوزیتیویسم (حس گرایی) و راسیونالیسم (عقل گرایی)، ایده آلیسم (انگار گرایی) و رئالیسم (واقع گرایی)، جبر و اختیار، منطق صوری و دیالکتیک، با تفاوتی در تطبیق و معنای کاربردی، در هر یک از این نوشتارها کم یا بیش مورد بحث و بررسی قرار می گیرند. بررسی تطبیقی و سنجش انتقادی اصول و مبانی اندیشه های راهنمای موجود زمینه ای است برای نقد اساسی این اندیشه ها و رویکردهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برآمده از آنها؛ نیز تضمینی است بر تکامل پیوسته اندیشه راهنما.

امید است خوانندگان کتاب حاضر، دفاتر اول و دوم از مجموعه پژوهشی "فلسفه تطبیقی" بنامهای "معرفت شناسی و فلسفه علم" و "هستی شناسی و تبیین آفرینش" را مطالعه کرده باشند.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۰

(انسان؛ فرزانه ای "تنها" در کیهان بزرگ - روش بررسی و سنجش)

بخش اول: انسان شناسی ۱۳

فصل اول: سیر تاریخی نظریه تکاملی حیات ۱۳

(ویژگی تبیین توحیدی تکامل حیات و انسان - شناخت و سنجش فرضیه های تکاملی معاصر - سستی پیشفرض ها و اصول نظری داروینیسیم - ارزیابی نظریه عام تکاملی حیات و انسان - تکامل حیات در قرآن)

فصل دوم: دانش ما از پیدایش و تکامل انسان ۳۳

(بازنگری انتقادی دستاوردهای دانش انسان شناسی - آیا آفریقا زادگاه انسان است؟ - سرچشمه یگانه انسانها؛... و علم سرانجام به دین رسید!)

فصل سوم: بعد متعالی انسان؛ و گشایش فاز تکاملی نوین؛ ۴۶

(تبیین ماتریالیستی اندیشه دینی - ویژگی نادیده گرفته شده انسان)

فصل چهارم: انسان شناسی فلسفی ۵۴

(رابطه انسان و خدا در مکاتب مغرب زمین)

بخش دوم: تطور و تکامل انسان در قرآن ۵۸

فصل اول: واژه نامه انسان شناختی قرآن ۵۸

(بازشناسی مفاهیم - پیوستگی وجودی "بشر"، "انسان" و "آدم" با یکدیگر و با طبیعت بیجان و جاندار - گونه های شبه انسانی و تطور انسان در روایات)

فصل دوم: تطور انسان در قرآن؛ آغاز فاز نوین تکامل با ظهور انسان ۶۸

(تطور زیست شناختی انسان – مراحل انسان شناختی تکامل)

فصل سوم: ثنویت دیالکتیکی؛ ویژگی تبیین توحیدی انسان در قرآن ۷۸

فصل چهارم: منطق و انگیزه ابلیس؛ راه حقیقی و راه مجازی ۸۲

(بازنگری در مقولات و تعابیر انسان شناختی قرآن)

بخش سوم: روانشناسی انسان ۸۸

فصل اول: بررسی مفاهیم بنیادی ۸۹

فصل دوم: شناخت و سنجش فرویدیسم ۹۲

فصل سوم: نارسایی معرفت شناختی – فلسفی روانشناسی معاصر ۹۷

(ساده سازی در تدوین نظریه؛ و کاستی در پژوهش – ناتوانی در فهم ماهیت و کارکرد ذهن و "خویشتن متعالی"
انسان)

فصل چهارم: روانشناسی قرآن ۱۰۳

(تمرکز بر طبیعت ویژه و برتر انسان – ایمان – لغزش و ثبات – ترس و "ترس از خدا" – رؤیا – فراموشی و یادآوری خاطرات – آرامش درون در "ابتلاء" یا آزمونهاى الهی – گذشت و بخشش – "وجدان" یا خویشتن ملامتگر – بی نیاز پنداری و طغیان گری)

بخش چهارم: جبر و اختیار ۱۱۹

فصل اول: ماهیت نظم در رفتار انسانی ۱۲۰

فصل دوم: ریشه و پیشینه باور به "جبر" ۱۲۳

فصل سوم: تبیین هستی شناختی "جبر و اختیار" ۱۲۸

(تطبیق آئین "جبر و اختیار" بر جهانهای گوناگون – کارکرد نظم و قانون)

فصل چهارم: رویکرد علم گرایان به مسئله "جبر و اختیار" ۱۳۴

(سنجش "تبیین علمی" ماکس پلانک از "اختیار" انسان - روانشناسی مکانیکی و اختیار انسان - "فلسفه الهی" و اختیار انسان - انگیزه های اجتماعی تدوین و تبلیغ فلسفه جبر - مارکسیسم و مسئله "جبر و اختیار" - تفاوتها و شباهتهای بنیادی انسان و حیوان)

فصل پنجم: "جبر و اختیار" در قرآن ۱۵۲

بخش پنجم: فلسفه اخلاق ۱۶۰

فصل اول: مبانی فلسفی اخلاق ۱۶۱

(فلسفه اخلاق در گذر تاریخ - اخلاق و جامعه آرمانی فلاسفه - خاستگاه نظری اخلاق)

فصل دوم: فلسفه اخلاق در لیبرالیسم سرمایه داری غرب ۱۶۷

(پایه های روش شناختی پژوهشهای فلسفی اخلاق در غرب - نسبت دین و اخلاق در فرهنگ بورژوازی غرب - اخلاق و علوم انسانی در مناسبات سرمایه داری)

فصل سوم: فلسفه اخلاق در مارکسیسم ۱۷۷

بخش ششم: فلسفه توحیدی اخلاق ۱۸۱

فصل اول: ویژگی و کارکرد اخلاق توحیدی ۱۸۱

فصل دوم: خودسازی انقلابی ۱۸۶

(تقوا و طبیعت اخلاقی انسان)

فصل سوم: اصول و معیارهای (عقلی - اعتقادی) راهنما در سنجشهای اخلاقی ۱۹۰

(مناسبات تکمیلی عقیده و عمل: همراهی ایمان با عمل صالح؛ و کفر با فسق و فجور - ارزش عمل - پیوند جدایی ناپذیر آگاهی و اختیار - بینهایت طلبی یا فرونخواهی انسان - پیوند "بندگی" با "مردم گرایی" - اخلاص و پشتکار در عمل - کبر و غرور؛ آغازی بر طغیان و سقوط - عینیت "نیکوکاری" - نفی عصبیت و تبعیضهای اجتماعی - تعیین جایگاه قهر و مهر؛ عزت نفس و پایداری اصولی بر سر ایمان و عقیده - تعادل میان مادیت و معنویت؛ پیوند واقع بینی با آرمانخواهی - میانه روی در مصرف - سفارش به حق و صبر؛ نگاه بلند مدت به آثار

و نتایج رفتارها - بزرگ شماری "گناه" و رواج آن - یاد مرگ و اعتقاد به معاد؛ حقیقت حیات - تحقق ارزشهای اخلاقی در "جامعه آرمانی انبیاء"

بخش هفتم: نیایش ۲۲۱

فصل اول: نیایش چیست؟ ۲۲۲

فصل دوم: ریشه های روانشناختی خداپرستی ۲۲۸

فصل سوم: خداپرستی و از خود بیگانگی انسان ۲۳۲

فصل چهارم: احکام و شعائر دینی ۲۳۷

بخش هشتم: سرانجام شناسی جهان و انسان ۲۴۴

فصل اول: سرانجام شناسی جهان ۲۴۴

(سیاهچاله های کیهانی یا حفره های سیاه - سرنوشت خورشید و ستارگان - سرنوشت زمین و ماه - سرنوشت کیهان و رستاخیز بزرگ)

فصل دوم: در باره "روح" و "زندگی بازپسین انسان" ۲۵۸

(بررسی تاریخی دانش انسان از "روح" - "روح" در دانش نوین)

فصل سوم: سنجش تجارب، دیدگاهها و براهین؛ مرزهای معرفت شناختی "روح" ۲۶۳

(جمع بندی و ارزیابی پژوهشهای فرا روانشناختی - معنای "وحیانی" روح و زندگی بازپسین)

بخش نهم: معاد در جهان بینی توحیدی ۲۸۰

فصل اول: هدفداری آفرینش و تکامل ۲۸۱

(نظم ژرف پنهان و بعد متعالی وجود انسان - هدفداری جهان و مسئولیت انسان)

فصل دوم: دلایل معاد باوری ۲۸۵

(برهان هستی شناختی – برهان زیست شناختی؛ شواهد باستان شناختی – تاریخی – برهان انسان شناختی – برهان خداشناختی)

فصل سوم: سنجش معاد در ادیان سه گانه ۲۹۴

(بهشت و دوزخ در دنیا و آخرت – بهشت زمینی یا جامعه آرمانی – ویژگی معاد شناختی قرآن)

فصل چهارم: معاد در قرآن ۲۹۸

(تناسخ – انسان و کیفیت حیات پایدار او در قرآن – مفهوم "روح" و "روح خدایی" در قرآن – مرگ؛ سراغاز جهش به دنیای نوین – ویژگیهای زندگی در بهشت)

فصل پنجم: بررسی رخدادهای معاد در علم و عقل و وحی ۳۱۲

(ساز و کار تحول به زندگی پایدار – پیوست ضروری معاد به حیات – اصل بقای شخصیت؛ ثبت و ضبط فعالیت‌های انسانی)

فصل ششم: روایات تاریخی قرآن در زمینه معاد شناسی ۳۲۶

منابع و مأخذ ۳۴۳

ضمیمه ۳۴۶

(نامهای خدای قرآن "الله")

پیشگفتار

با مروری گذرا بر تاریخ علم و فلسفه خواهیم دانست که دانش نظری و کاربردی انسان از طبیعت رشد و پیشرفت کمی و کیفی چشمگیری داشته است؛ اما این رشد و پیشرفت در زمینه شناخت انسان از خودش بسیار ناچیز و ناموزون بوده است. گذشته و بویژه آینده انسان همچنان برای عموم مبهم و تاریک است؛ و انسان بر انگیزه های رفتاری، ابعاد وجودی، تواناییها و جایگاه ویژه خویش در هستی اشراف ندارد. از سوی دیگر، تبیین واقع گرایانه انسان از خودش نه تنها او را به فهم حقیقت هستی و آفرینش نزدیک می کند؛ بلکه راهگشای حل مسائل و معضلات عدیده اجتماعی اش نیز خواهد بود. این تبیین که یک نگاه کل گرایانه است اساساً نیازمند **انسان شناسی (Biological Anthropology)**، **فلسفه اخلاق (Moral Philosophy)**، **نظریه بازگشت انسان (Resurrection)** و **سرانجام شناسی جهان (The End of the World)** است. "انسان شناسی" زیستی به سرگذشت انسان بر روی زمین بر می گردد و می کوشد بداند که چرا، چگونه و چه زمانی انسان بر کره خاکی قدم نهاد، تکامل یافت و به ویژگیهای کنونی دست یافت. این دانش که بخشی از **دیرینه شناسی** بشمار است، اگر بر یافته های مطمئن، دستاوردهای به اثبات رسیده علوم زیستی، اصول نظری راهنمای علم و تعقل منطقی متکی باشد، راه شناخت علمی و فلسفی انسان را می گشاید؛ و منجمله پایه ای برای علم روانشناسی خواهد بود. "فلسفه اخلاق" هم که از دستاوردهای علوم انسان شناسی و روانشناسی آغاز می کند؛ از ماهیت ارزشها ("نیک" و "بد") و کارکرد اخلاقی انسان در جامعه سخن می گوید. بر پایه های انسان شناسی و فلسفه اخلاق، انسان به فلسفه وجودی و آینده هستی شناختی خود علم می یابد و زندگی برایش هدفمند و معنا دار می شود.

شناخت واقع بینانه و همه جانبه انسان از خود لازمه عمل جهندار و مؤثر در سطح جامعه (**عمل صالح**) است. اگر انسان همه ابعاد وجودی، نیازهای بنیادی و متعالی، و نقاط ضعف و قوت خود را به خوبی نشناسد (**خودشناسی**)، توانا به تغییر و اصلاح و رشد خود (**خودسازی**) نخواهد بود؛ و بدون خودسازی هم کوشش در تغییر اصلاحی یا انقلابی جامعه، اگر به شکست و ناکامی و انحراف راه نبرد، به نتایج مطلوبی هم نخواهد انجامید.

انسان؛ فرزانه ای "تنها" در کیهان بزرگ!

انسان از هنگامیکه پدیده های محسوس طبیعی در پیرامون خود را شناخت، خود را "یگانه" یافت و به "تنهایی" خود پی برد. هر چه بر مقیاس و ابعاد شناخت و آگاهی انسان از جهان افزوده گشت، علم او به تنهایی اش نیز بیشتر شد، و در غم و اندوه این تنهایی "گریزناپذیر" بیشتر فرو رفت! و امروز انسان با تمام توان علمی و تکنولوژیک خود به جستجوی موجودات زنده و آگاه در "فضای لایتناهی وجود" بر آمده است؛ شاید از "گرداب تنهایی" رهایی یابد! اما این فرزانه "تنها" و "یگانه" هستی هنوز خود را بدرستی نشناخته است؛ با آنکه ضرورت پاسخ به پرسشهای گوناگون در باره خود، ذهن جستجوگر او را از هزاران سال پیش تاکنون به خود مشغول داشته است. انسان در نگاه کل گرایانه (فلسفی) به خویشتن، در جستجوی پاسخ به این پرسشها بوده است:

از کجا به این جهان آمده است؟ برای چه به این جهان آمده است؟ چگونه باید در این جهان زندگی کند؟ آیا هدفی را در این جهان دنبال می کند؟ آیا معنا و حقیقتی در وجود اوست؟ آیا پاسخگوی رفتار خویش خواهد بود؟ آیا در این جهان برای زندگی دیگر در جهانی برتر آماده می شود؟ جایگاه انسان در ساختار هستی کجاست؟ و...

و در نگاه جزء گرایانه (علمی) به خود، می خواهد بداند که:

چگونه به ویژگیهای انسانی دست یافته است؟ چه پیوندها و مناسباتی با طبیعت بیجان و جاندار دارد؟ منشأ و سرچشمه انگیزه های او کجاست و چگونه پدید آمده است؟ چگونه باید به هر یک از نیازهای خود پاسخ دهد؟ ابعاد وجودی و عناصر بنیادی ساختمان وجودی او کدامند؟ آیا رفتار انسانی قابلیت تغییر دارد؟ و...

روش بررسی و سنجش

همچون روش کاربردی در بررسی و سنجش مدلهای هستی شناختی و تبیین آفرینش در کتاب پیشین، روش بررسی و سنجش نظریات در حوزه های معرفتی انسان شناسی، فلسفه اخلاق، و سرانجام شناسی جهان و انسان (رستاخیز و معاد) نیز اساسا بر پایه دستاوردهای تجربی - علمی و عقلی - فلسفی انسان و همچنین دیدگاههای وحیانی - دینی خواهد بود؛ و کاربست این روش از آنروست که تجربه و تعقل و وحی، بویژه در تبیین انسان، از هم جدایی ناپذیرند. بنابراین، در بررسی و سنجش نظریه های مربوط به انسان در این نوشتار، همزمان از دستاوردها و دیدگاههای علمی، فلسفی و دینی استفاده

خواهد شد؛ بی آنکه همچون روش شناسی کماکان متداول غربی در علوم انسانی، مرز و دیواری نفوذ ناپذیر میان معارف فوق گذارده شود. فلسفه اخلاق اساساً حوزه ای از فلسفه بشمار است که با علوم انسانی – اجتماعی و نیز تبیین دینی انسان و جهان پیوندی ژرف دارد. پایه "انسان شناسی زیستی" نیز اگر چه بر علوم مربوط به طبیعت جاندار و بویژه زیست شناسی جانوری استوار است؛ اما در معنای عام خود، انسان شناسی دانشی است که قویاً کاراکتر دینی – فلسفی و اخلاقی دارد. در انسان شناسی زیستی هم این کارکتر موجود است؛ زیرا در این دانش نیز همچون هستی شناسی و دیرینه شناسی و باستان شناسی، اغلب امر واقعی برای تجربه مستقیم در دست نیست؛ و لذا باید به روش های تجربی غیر مستقیم تکیه کرد. بنابراین، نظریه های انسان شناختی زیستی نیز، چنانکه خواهیم دید، ضریب اعتقادی داشته و از قابلیت اثبات تجربی برخوردار نیستند.

اما تبیین انسان محدود به بررسی سرگذشت او در کره خاکی نیست؛ نیازمند نگاه روانشناختی تجربی و اخلاقی به حیات اجتماعی او، فهم ماهیت رفتار انسانی (نظم پذیری) و ارزیابی ارزشها، هدف شناسی و جهت یابی، و بویژه حقیقت حیات او در پیوند با سرانجام شناسی جهان نیز هست که در این دفتر مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت.

بخش اول:

انسان شناسی

(تبیین علمی، فلسفی و دینی انسان)



فصل اول:

سیر تاریخی نظریه تکاملی حیات

پیش از فرضیه های نوین تکاملی در زیست شناسی، برخی از دانشمندان یونان باستان چون آمپدکلس از تغییر تدریجی موجودات زنده و نقش تنازع و انتخاب اصلح، هر چند بصورت ناقص و مبهم، سخن گفته بودند؛ و اندیشمندان مسیحی گریگوری و آگوستین تکامل جهان را اساسا تحت اراده الهی دانسته و نقش عوامل طبیعی در تغییر تدریجی گونه های زیستی را فرعی قلمداد کرده بودند؛ اما تبیین ارسطویی و توراتی حیات (آفرینش ناگهانی جانداران) نظریه غالب در علوم زیستی بشمار می رفت. در اروپای معاصر تا قرن نوزدهم نظریه فیکسیسم یا استقلال و ثبات انواع بر ترانسفورمیسم یا پیوستگی و تبدل انواع چیره بود؛ تا آنکه داروین در تداوم کار لامارک و دانشمندان پیشین به تشریح تکامل تدریجی موجودات زنده بر پایه انطباق با محیط و انتخاب طبیعی پرداخت و فیکسیسم (تبیین توراتی و ارسطویی حیات) را در اروپا سخت به چالش کشید. پس از طرح نظریه جنجالی داروین، کوویه نظریه ای در

میانه ترانسفورمیسم و فیکسیسم ابداع کرد و گفت که موجودات زنده برغم استقلال از یکدیگر از یک طرح و نقشه مشترک و یکسان پیروی می کنند.

در شرق اعتقاد به تکامل موجودات در میان دانشمندان مسلمان جایگاه محکمی یافت؛ اما زیر تأثیر دیدگاههای توحیدی قرآن، تکامل در میان مسلمین دو ویژگی نوین یافت: **پایان ناپذیری** و **هدمندی**. سروده زیر اعتقاد به تکامل زیست شناختی در میان مسلمین و تبیین ویژه توحیدی - قرآنی آن را نشان می دهد:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
بار دیگر گر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملانک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن رجوع	<u>کل شی هالک الا وجهه</u>
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون ارغنون	<u>گویدم انا الیه راجعون</u>

(مولوی)

دانشمندان مسلمان مراحل کلی تکامل ماده را از بیجان تا جاندار، از ساده تا پیچیده، و از گیاه تا انسان تبیین کرده اند. آنها نه تنها به بعد زیست شناختی تکامل و زنجیره تکاملی جانداران توجه داشته اند؛ بلکه بنا بر رهنمودهای ارزنده قرآن از آن هم دورتر رفته و منشأ حیات را در ماده بیجان جستجو کرده اند. پیش از آن، دانش زیست شناختی یونانیان در بالاترین حلقه آن (طبقه بندی ارسطو، کتاب "حیوان") پس از ماده بیجان به پدیده های زیستمند گیاهی و جانوری از پست تا عالی رسیده بود؛ اما باور به "ثبات انواع" و پیدایش "خلق الساعه" (آفرینش ناگهانی) موجودات در کانون تبیینات زیست شناختی آنها نشسته و مانع از فهم پیوستگی بنیادی موجودات جاندار در درون و در میان دسته های زیستمند شده بود (تاریخ علم، جرج سارتن، ص ۵۷۵). دانشمندان مسلمان نیز به ترتیب از "اقلیم جماد"، که منشأ حیات دانستند، و سپس گیاهان، جانوران و در انتها انسان، که "اشرف مخلوقات" نامیدند، سخن گفته اند؛ اما برخلاف تفکر جامد ارسطویی آنها را در یک زنجیره تکاملی و یک پویش رو به جلو و بالارونده گنجانده و از ارزش و مرتبه هر جاندار مطابق با ماهیت و کارکرد آن سخن راندند. در نوشته های **اخوان الصفا** ("رسائل")، **ابوریحان بیرونی** ("تحقیق ماللهند") **زکریا قزوینی** ("عجایب المخلوقات")، **حمدالله مستوفی** ("نزهت القلوب")، **ابن مسکویه** (کتابهای "تهذیب الاخلاق" و "فوز الاصرغ")، و حتی **سمرقندی** و **علی بن عباس** نظریه زیست شناختی تطور و تطبیق دو جانبه (بهگزینی و "انتخاب طبیعی") بگونه ای دیده می شود؛ و لذا مورخان و محققان منصف غرب چون **جرج سارتن** (مقدمه ای بر تاریخ علم، جلد دوم، ص ۱۴۸۶) و **هونکه** (فرهنگ اسلامی در اروپا، جلد

دوم، ص ۱۲۲) دانشمندان مسلمان را از مبتکران نظریه تکامل زیست شناختی (تطور و انتخاب طبیعی)، که در تاریخ نگاری رسمی علم به لامارک (سده ۱۹ - ۱۸ م.) و داروین (سده ۱۹ م.) منسوب است، دانسته اند. دانشمندان مسلمان با آنکه از دانش بیگانگان نیز متأثر بودند، اما با پیروی از خطوط راهنمای علم در قرآن و الهام از پیشوایان^۱، به نظم توحیدی آفرینش (بنیاد مشترک پدیده های محسوس مادی) و تکامل هدایت شده و هدفدار جهان ایمان آوردند، و به دستاوردهای درخشان و شگفت آوری نائل گشتند. آنها بر فلسفه وجودی و کارکرد هستی شناختی زیست‌مندان و نیز اعضای بدن آنها تأکید داشته اند. در این زمینه، **اخوان الصفا** نوشتند:

"بدان ای برادر که معدنیات یعنی اجسامی که از ارکان و عناصر چهارگانه تکوین یافته و از آب و باد و خاک و آتش منعقد شده است، پست ترین مراتب مولد کائنات و نازلترین مرتبه موجودات است؛ و نباتات که آنها از همین ارکان چهارگانه تکوین شده و بوجود آمده اند از این حیث... با معدنیات شریک ولی چیزی هم اضافه در آنهاست که آنها را از معدنیات تمیز می دهد؛ و آن اینستکه از ارکان اربعه تغذیه کرده و نمو دارند... اما حیوان در تغذیه و نمو با نباتات شریک و چیزی هم اضافه دارد که آنها را از نباتات تمیز می دهد؛ و آن اینستکه جسمی متحرک و حساس می باشد. و انسان در اوصاف مذکور با نبات و حیوان شریک و بعلاوه چیزی دارد که ممیز او از آنهاست؛ و آن نطق و تمیز (خبر و شر) است..."

"بدان که وجود نبات از حیث زمان مقدم بر وجود حیوان است... حیوانات ناقص الخلقه (پست) از حیث زمان و خلقت به تام الخلقه ها (جانوران عالی) مقدمند... نیز باید دانست که خلقت کلیه حیوانات از حیث زمان بر خلقت انسان مقدم است زیرا حیوانات برای انسان خلق شده اند... حیوانات بر سه نوعند: نوعی که تمامتر و کاملترند و جفتگیری کرده آبتن می شوند و می زایند و و بچگان خود را شیر می دهند...؛ نوع دیگر که از نوع اول پست ترند، جفتگیری کرده و تخم گذاری یا تخم ریزی کرده و جوجه و بچه می آورند؛ و نوع سوم که از همه پست ترند؛ جفتگیری و زایمان و تخم گذاری نداشته در عفونات تکوین می شوند؛"

"حیوانات علفخوار بری چون زندگانی آنها از گیاه صحراست، خداوند حکیم دهان وسیع به آنها داده... دندانهای جلو آنها را تیز و برنده قرار داده تا بوسیله آنها علفی را که به دندان گرفته اند ببرند... شکمبه جا دار برای آنها قرار داده است تا گنجایش مقدار زیادتری از مواد غذایی را داشته باشند... اما درندگان گوشتخوارانند... خداوند حکیم ماده بدن و غذای آنها را از لاشه حیوانات قرار داده و به همین جهت دندانهای نوکدار محکم و چنگالهای قوی... و جست و خیزهای پر فاصله و شدید به آنها داده است تا بوسیله این کار ابزارها و بکار بردن این تواناییها بتوانند شکار خود را بدست آورده آنها را در هم شکنند... اما در خلقت پرندگان... ساختمان بدن آنها را... مختصر تر قرار داده است تا بلند شدن از زمین و پرش در هوا برای آنها آسان باشد... به آنها پر داده است که هم از سرما و گرما محفوظ باشند و هم از آفت و حوادث مصون مانند، و هم در بلند شدن از زمین و پرش در هوا کمک بال آنها باشد؛ و بجای دندان منقار، و در عوض معده چینه دان و در مقابل شکمبه قانصه به آنها عطا فرموده است؛"

¹ آیات و احادیث در زمینه تکامل موجودات، به مرور و در تناسب با مطالب این نوشتار، نقل و بررسی خواهند شد.

"از حکمت‌های خدا و عنایتهای الهی است که به هر حیوان اعضا و اعصاب و عروق و مفاصل و غشاهای و ظروفی داده است که به آن حاجت داشته برای جلب نفع و دفع ضرر و بقا و دوام و کمال شخص و ماندن نسل و زاد و ولد و تربیت اولاد لازم و ناگزیر بوده است. و هر حیوان که ساختمان آن تمامتر و صورت آن کاملتر است، حاجت او هم برای بقای شخص و نسل خود به اعضای زیاد و ادوات مختلف و کار ابزارهای متفاوت بیشتر... است"

(از رساله ۲۲ اخوان الصفا موسوم به "محاکمه انسان و حیوان"، ترجمه عبدالله مستوفی).

شایان ذکر است که اخوان الصفا یکی از فرقه‌های اسماعیلی بودند؛ و در مذهب اسماعیلی نیز همین دیدگاه منعکس گشته است:

"ترتیب وجود چنان اقتضا کند که اول انعقاد بود، پس نبات، و پس حیوان و پس انسان؛ زیرا اگر انعقاد نبودی نبات نتوانستی بود؛ و اگر نبات و حیوان نبود، انسان نتوانستی بود" (خواجه نصیرالدین طوسی، روضه التسلیم، ص ۶۰).

ابوریحان بیرونی دانشمند نامی اسلام در کتاب ارزشمند خود بنام "تحقیق ماللهند"، نزدیک به نه قرن پیش از آنکه داروین کتاب "منشأ انواع" خود را بنویسد، در زمینه اصول بنیادی داروینیستها ("تنازع بقاء" و "انتخاب طبیعی")، بحث کرده است؛ و این بزرگترین دانشمند و نابغه علمی جهان اسلام در واقع پیشوا و بانی نظریه تطور در دانش زیست‌شناسی است. از دیدگاه او، جهان زیستمند (گیاهی و جانوری) گرایش ذاتی به "انبوه شدن" و توسعه فزاینده دارد؛ و اگر چیزی جلودار نباشد، هر گونه‌ای اقلیم زندگی خود را تا اشغال سراسر زمین گسترده خواهد کرد. ولی محدودیت زیست در جهان مانع از گسترش و افزایش "نامحدود" زیست‌مندان می‌شود؛ زیرا زمین و امکانات حیاتی آن "محدود" است. آنها ناگزیر، به نبردی بی پایان وارد می‌شوند؛ برخی از میان می‌روند و موجوداتی که شایسته‌ترند باقی مانده و "انبوه" می‌شوند. برخی باید جهان زیستمند را ترک گویند تا برای دیگران جا باز شود. آنگاه که زمین با افزایش شمار زیست‌مندان رو به ویرانی می‌گذارد، "پیامبری" برای کاهش شمار آنها و نابودی جانداران "شریر" فرستاده می‌شود... بدینگونه، ابوریحان بیرونی بقاء و تطور و تکامل در جهان زیستمند را هدایت شده می‌داند؛ و برخلاف دیدگاه داروین، "شریر"ها را شایسته ندانسته و ضعیفان را محکوم به نابودی نکرده است.

ابن مسکویه نیز در سده پنجم هجری (۱۲ میلادی) مراحل تکاملی ماده از جماد تا حیات گیاهی، جانوری و انسانی را به روشنی تشریح و توصیف نمود:

"آمیزش جوهرهای نخستین موجد پست‌ترین جلوه زندگی یعنی عالم جمادی شد. سپس مرحله برتر تکامل فرا رسید و عالم نباتی پدید آمد... جلوه‌ای از زندگی که نه حیوانی و نه نباتی است و مانند مرجان از مشخصات هر دو بهره دارد،

میانجی عالم نباتی و عالم حیوانی است. پس از این موجودات میانجی، موجوداتی چون کرم که از قوه حرکت و حس لمس برخوردارند به بار می آیند. حس لمس به مرور دگرگون و موجد حسهای دیگر می شود. پس مرحله جانوران عالی که از هوش روزافزون بهره دارند دست می دهد. مرز مرحله انسانیت، زندگی میمونی است. میمون تکاملی بیشتر می یابد و رفته رفته مانند انسان راست بالا و خداوند فهم می گردد. بدین ترتیب حیوانیت به پایان می رسد و انسانیت فرا می آید" (اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ص ۳۵ - ۳۴).

ویژگی تبیین توحیدی تکامل حیات و انسان

برخلاف دیدگاههای تکاملی ماده گرایان، تکامل در بینش توحیدی بی پایان است؛ در انسان متوقف نشده است؛ و از مرزهای مادی هستی نیز فراتر می رود. انسان در حرکت تکاملی خود بسوی یک هستی مطلق و بینهایت کامل روان است:

"ای انسان! همانا تو در راه پروردگار خویش پیوسته در رنج و کوشش خواهی بود؛ پس او را در خواهی یافت" (اشقاق، ۶).

پایان ناپذیری و هدفمندی تکامل یا پوشش بالارونده انسان در تجربه و تعقل و وحی ثابت شده است:

۱. انگیزه ها، گرایشها و آرمانهای انسانی محدود به ماده و نیازهای دست یافتنی نیست؛
۲. انسان نه تنها هیچگاه از کوشش برای پیشرفت در ابعاد گوناگون نظری و عملی باز نایستاده است؛ بلکه هرگز سقفی نیز برای پیشرفتهای علمی، فنی و اجتماعی خود تعیین نکرده است؛
۳. اندیشه و انگیزه های روانی انسان از ساختار زمانی - مکانی ماده فراتر می رود؛ و در این کوشش نیز پیروی از قوانین مادی نمی کند.
۴. اگر هدف و غایت آفرینش و تکامل ماده بیجان انسان کنونی با ویژگی عقل و اختیار بوده است، حرکت تکاملی انسان نیز مطابق با قوانین عام حرکت تکاملی باید هدفمند باشد؛ و این هدف هم جز خدا یا کمال مطلق هستی نتواند بود:

"ای انسان! جهان را برای تو و تو را برای خود آفریدم!" (حدیث قدسی)

شناخت و سنجش فرضیه های تکاملی معاصر

پژوهشهای دیرینه شناختی و انسان شناختی زیستی هنوز از اثبات فرضیه تکامل میمون به انسان ناتوان مانده اند؛ اما در راستای دستاوردهای زیست شناسان مسلمان به روشنی نشان داده اند که حیات نیز پس از پیدایش بر روی زمین یک سیر تکاملی (پویش جدالی بالارونده) را پشت سر گذاشته که از اشکال ساده تر به اشکال پیچیده تر و تطبیق یافته تر در گذار بوده است؛ هر چند پیدایش حیات از مواد بیجان همچنان در پرده راز و ابهام است.

دیدگاه تکاملی لامارک و داروین کوششی جهت رازگشایی از معمای حیات و پاسخ به تنوع موجودات زیستمند از ریز و درشت تا ساده و پیچیده بود؛ اما خود نیز بدلیل نارسایی در اندیشه راهنما و کمبود در داده ها و یافته های تجربی چون فسیلها، به پرسشها و حتی ابهامات بسیاری راه برد. در این میان، بویژه فرضیه تکامل میمون به انسان نتوانست تأییدیه های معتبر سنگواره ای و دیرینه شناختی بیابد. باید دانست که برخلاف نظریه های علوم فیزیکی، برای نظریه های مربوط به تغییر و تحول و تبادل محیطی جانداران در علوم دیرینه شناسی و انسان شناسی "فرمول ریاضیاتی" پیدا نمی شود. در دانش زیست شناسی از مدل های آماری برای فهم فرآیندهای زیستی استفاده می شود؛ اما قوانینی چون قانون "سازگاری جانداران با محیط" و "انتخاب طبیعی" فاقد فرمول ریاضیاتی بوده و لذا هیچگاه از قطعیت و قابلیت پیش بینی و اثبات نظری برخوردار نبوده اند. این ویژگیها سبب گردید که نظریه هایی چون "به گزینی" یا "انتخاب اصلح" طبیعت همچنان تبییناتی فلسفی و کل گرایانه از حیات بشمار آیند.² تاکنون نه پیروان نظریه "تبدل انواع" (ترانسفورمیسم) و نه حامیان نظریه کهن "ثبات انواع" (فیکسیسم)، هیچکدام نتوانسته اند دیدگاه خود را بعنوان "قانون علمی زیست شناختی" تثبیت کنند؛ و لذا این تقابل نظری کماکان بصورت یک "قضیه فلسفی جدلی طرفین" بر جای مانده است! پیروان "تبدل انواع" و نظریه داروین، نبود یا کمبود سنگواره (فسیل) از گونه های انتقالی را که مطابق با نظریه "تکامل تدریجی" می بایست به وفور در طبیعت موجود باشند، یک "معما" می دانند (سمیر اوشکا، فلسفه علم، ص ۱۷۴) و "قانون وراثت" و علم زیست شناسی ملکولی را نیز در تقابل با تکامل تدریجی می بینند. پیروان دیدگاه کهن "ثبات انواع" نیز نبود یافته های مطمئن دیرینه شناختی و نیز علم ژنتیک و کشف ملکول DNA را مایه آرامش خویش و حقانیت تبیین توراتی خلقت انسان یافته اند؟! ...

² مطابق با اصل نامبرده، طبیعت در بخشی از یک گونه جانوری دست به انتخاب می زند! با آنکه این نظریه آشکارا کل گرایانه - فلسفی است، ماتریالیستها آنرا قانون علمی اثبات شده در زیست شناسی تلقی کردند و از آن بر ضد تبیین توحیدی آفرینش و تکامل حیات بهره برداری نمودند. اما نظریه نامبرده کمی گنگ و مبهم است؛ و روشن نمی کند که آیا انتخاب طبیعت تصادفی و کورکورانه است یا آگاهانه و هدفمند. نگاه کنید به دفتر پیشین: هستی شناسی و تبیین آفرینش، ص ۲۱۷ - ۲۱۴.

باری، اصل "تحول طبیعت جاندار" که در اروپا از نیمه دوم قرن هیجدهم از سوی برخی از دانشمندان مطرح شد، با فرضیه هایی چون "انطباق با طبیعت" و "تکامل تدریجی" توسط لامارک و داروین در قرن نوزدهم پایه ای نسبتاً "استوار" یافت. اما این فرضیات "نوین" در محیط بسته اروپا جنجالهای گسترده ای هم برانگیخت؛ زیرا نخبگان جوامع غربی بجای آنکه آنها را نقطه آغازی برای تحقیقات بیشتر با دامنه تجربی وسیعتر تلقی کنند، به فکر بهره برداریهای فلسفی، سیاسی و اجتماعی از آنها افتادند. این جنجالها همچنان در سطح جهانی ادامه دارد؛ و تا زمانی هم که با این فرضیات برخورد تبلیغی و نه تحقیقی می شود، ادامه خواهد یافت. ماده گرایان چنین پنداشتند که نظریه تبدیل و تطور در طبیعت جاندار نافه هستی خدا و تبیین توحیدی آفرینش است؛ و لذا فرضیه داروین را با تعصب "قطعی" و "اثبات شده" انگاشتند؛ در حالیکه این فرضیات جز مدلهای تبیینی نبوده اند، و مدلهای تبیینی آفرینش و تکامل جهان و حیات و انسان هم از آنجا که بر مشاهدات و آزمونهای مستقیم استوار نیستند، اساساً از قابلیت اثبات تجربی برخوردار نیستند. از سوی دیگر، دینداران کم دانش نیز که بهره برداری اعتقادی ماده گرایان از فرضیه تکاملی داروین را مشاهده کردند، کل نظریه تکاملی را زیربنای الحاد و بیخدایی پنداشتند و به ستیز با آن برخاستند؛ در حالیکه استناد ماده گرایان به فرضیه های تکاملی جانداران برای انکار هستی آفریننده و هدایت کننده جهان بسی نابخردانه بود؛ زیرا نظریه عام تکاملی حیات در مکتب عقل بر هدایت شدگی و هدفداری تکامل صحنه می گذارد. متأسفانه، بسیاری از مذهبیبون عالم، حتی رهبران مذهبی جهان اسلام، با پیروی کورکورانه از مندرجات تورات و تبیین زیست شناختی ارسطو فیلسوف یونان باستان گمان کرده بودند که تبیین توحیدی جهان الزاماً در "اثبات انواع" و "خلق الساعه" بودن آفرینش جانداران و دست کم انسان اثبات می شود؛ و لذا متعصبانه هر فرضیه تکاملی را در زیست شناسی و انسان شناسی رد می کردند... و سرانجام، هنگامیکه نژادپرستان و استعمارگران غربی با تعمیم جامعه شناختی فرضیه تکاملی داروین (اصل به گزینی یا انتخاب اصلح طبیعت)، مکتب "داروینیسم اجتماعی" را جهت توجیه سلطه گری و برتری جویی خود بر جهانیان بنیاد نهادند، چالشها و جدالهای نظری به سیاست و علوم اجتماعی غربی هم کشیده شدند.

نظریه تحول و تطور زیست شناختی در اروپا نخست بر اساس قانون "انطباق با محیط" شکل گرفت: تغییر در محیط زیست جانداران آنها را ناگزیر می سازد تا برای بقاء و تداوم زندگی خود را با تغییر محیطی سازگار سازند. در این انطباق، عادات جدیدی در جاندار خلق می شوند که از راه وراثت به نسلهای بعدی منتقل می شوند. در مدل تبیینی لامارک، تغییرات زیست بوم جانداران نیازهای جدید در آنها پدید می آورد و کوشش در پاسخ به این نیازها مبنای تغییر و تحول در آنها می شود؛ و در واقع، شرایط متفاوت محیطی سبب تفاوتهای موجود در میان جانداران گشته است. این مدل، با فرضیه دیگری

همراه شد که بموجب آن "خصوصیات اکتسابی جاندار ارثی می شوند". اما آزمایشهای وایسمن بر روی موش که تا نه نسل ادامه یافت، این "قانون" را بمثابه یک قانون عام زیست شناختی تأیید نکرد. تغییر ناپذیری ژنها در قوانین وراثت **مندل** (سده ۱۹ م.) و پیشرفت دانش ژنتیک نیز بنیاد این فرضیه را سست نمود. سرانجام زیست شناسی ملکولی نشان داد که ممکن نیست اطلاعات از پروتئین های یک ارگانیزم به اسید نوکلئیک یاخته های زایشی وارد شوند؛ یعنی انتقال صفات اکتسابی ممکن نیست، و لامارکیسم از اعتبار ساقط است!

اگر شرایط و مقتضیات محیطی محور مدل تبیینی لامارک بود، "تنازع بقاء" و "انتخاب طبیعی" (انتخاب اصلح) هم محور مدل تکاملی داروین شد. بر پایه این مدل، تنوع گیاهان و جانوران معلول تنازع بقاء در میان آنها و نیز قانون انتخاب طبیعی است که آنها البته در یک فرآیند تکاملی طولانی و تدریجی امکان پذیر شده است: در روند تکثیر و گسترش جهان جاندار، نیازهای فزاینده زیستی در تقابل با محدودیتهای طبیعت قرار می گیرد؛ و این نیز منجر به نزاع در میان جانداران می شود (نظریه **ابوریحان بیرونی**). در جریان تنازع بقاء، آنها که شایستگی و توان انطباق با محیط زیست را نداشته باشند، به سود گونه های حیاتی شایسته تر و نرمش پذیرتر کنار می روند. این فرضیه همچنین شباهت به دیدگاه بدبینانه **مالتوس** اقتصاد دان انگلیسی (سده ۱۹ - ۱۸) در رابطه با محدودیت رشد منابع غذایی نسبت به افزایش جمعیت های انسانی دارد. اما تکامل نظریه بیرونی و دانشمندان مسلمان نیازمند مطالعات تجربی و آزمایشهای گسترده تر زیست شناختی دانشمندان معاصر اروپا بود... باری، داروین در تبیین نقش تنازع بقاء در تبدیل و تحول جانداران اغراق کرد؛ و نتیجه گرفت که تنازع در میان یک گونه زیستی همیشه عامل پیشرفت است؛ و بدینگونه راه برای **داروینیستهای اجتماعی** (استعمارگران، نژادپرستان، توسعه طلبان، فاشیستها و...) که بقاء و تداوم زندگی را حق "قدرتمندان" می دانستند، باز شد و تجاوز به زندگی "ضعیفان" توجیه علمی یافت؟! بی دلیل نیست که انسان شناسان داروینیست ظهور انسان در کره خاکی را با کشتار و نابودی دیگر "انسان واره ها" جشن می گیرند:

"در یک میلیون سال پیش نوع واحدی از انسان واره ها یا همان انسان راست قامت نه تنها انواع دیگر انسان واره ها را نابود کرد، بلکه پهنه (جغرافیایی) انسان واره خاص خود را به آسیا و اروپا نیز گسترش داد" (فلیپ کتاک، انسان شناسی؛ کشف تفاوت های انسانی، ص ۲۲۶).

تبیین داروین از تکامل زیست شناختی ناتوان از توضیح تفاوتها و تبدیل گونه های زیستی به یکدیگر بود؛ "تنازع بقاء" و "انتخاب اصلح" حداکثر می توانست معلول تفاوتها باشد نه علت آن؛ نخست باید تفاوتها و تنوعاتی شکل می گرفت تا "تنازع بقاء" و "انتخاب اصلح" میدان عمل بیابد. تبیین داروینی

تکامل نمی گوید که تفاوتها و تنوعات زیست شناختی چگونه پدید آمده اند؟ مک ری در نقد مقوله بنیادی داروینیسیم ("انتخاب طبیعی") می گوید:

"انتخاب طبیعی توضیح می دهد که چرا اشیاء همانگونه که هستند، هستند. بطور کلی این مسئله به ما چنان قدرتی نمی بخشد که بگوییم آنها چگونه تغییر خواهند کرد و چگونه متفاوت و متنوع خواهند شد" (جان باوکر، مفهوم خدا، ص ۱۶۵).

در واقع، "انتخاب طبیعی" در مکتب زیست شناختی داروین همان کارکردی را دارد که "شالوده های تولیدی" در مکتب تاریخی - جامعه شناختی مارکس و "نیروی جنسی" در مکتب روانشناختی فروید، و آن توضیح و تحلیل رویدادهایی است که هم اکنون واقعیت یافته اند؛ بی آنکه کمترین توانی در پیش بینی رویدادهای آتی داشته باشد. داروینیسیت های ماده گرا که نتوانستند نظم جهندار و پر معنای تکامل در جهان زیستمند را نادیده بگیرند، این مقوله را که بیانی مبهم از قانون "تطبیق دو جانبه طبیعت جاندار و بیجان" بود، بناچار جایگزین مقولاتی چون "نظم هدفمند" و "اراده هدایت کننده" در تبیین توحیدی آفرینش و تکامل جهان ساختند تا به گمان رد پای خالق و ناظم هستی را در اذهان پاک کنند! از ابهامات مقوله "انتخاب طبیعی" در کتاب پیشین سخن گفته شد (هستی شناسی و تبیین آفرینش، ص ۲۱۷ - ۲۱۴)؛ و در اینجا به درک داروینیستها از آن اشاره می کنم. "انتخاب طبیعی" نزد آنها گاه به معنای تقدیر یا ضرورت کور است تا در این معنا پوششی بر نادانی به نظم و قانونمندی طبیعت باشد:

"در حقیقت اعتقاد به تقدیر بایستی در اذهان مردم پیش از تاریخی که با ترس و لرز سلطه جابرانه امراض را دیده و در پی چاره و درمان برآمده و موفق نشده اند، پیدا آمده باشد. تقدیر نام دیگر انتخاب طبیعی است" (جان ففر، از کهکشان تا انسان، ص ۳۲۳)؛

و گاه در کنار "تصادف" می نشیند تا نافی تعیین شدگی و هدفمندی تکامل باشد:

"کسیکه می گوید: من نمی توانم باور کنم که اندامی همچون چشم از طریق یک سری تصادفات تکوین یافته باشد، بدین طریق نشان می دهد که او انتخاب طبیعی و تکامل را هنوز به مثابه فرآیندی دو مرحله ای درک نکرده است" (ارنست مایر، تکامل چیست؟ ص ۴۱۷)؛

"در کنار انتخاب همواره رویدادهای تصادفی نیز نقش خود را ایفا می کنند" (همان منبع، ص ۴۲۰ - برای نمونه، ارنست مایر گسترش جغرافیایی جمعیت های حیوانی را نیز در کنار تغییرات ژنتیکی در فرآیند گونه زایی مؤثر می داند؛ و وانمود می کند که اگر تغییرات ژنتیکی ناشی از "انتخاب طبیعی" است، گسترش جغرافیایی امری "تصادفی" است؟!).

گاه نیز "انتخاب طبیعی" خود موجودی اسرار آمیز، ذی شعور و توانا جلوه می کند؛ چنانکه گویی جایگزینی برای خداوند است (!؟):

"دانشمندی که به تفکر گونه شناختی باور دارد و هنوز با تفکر جمعیتی... مأنوس نشده است، عملاً برایش دشوار خواهد بود که ابعاد و میزان تنوع ژنتیکی را که انتخاب طبیعی در درون جمعیت در اختیار دارد، درک کند" (همان منبع، ص ۴۱۷ - بهر حال "انتخاب طبیعی" در زیست شناسی تکاملی تاکنون بمثابه یک "قانون" (قانون تطبیق دو جانبه طبیعت جاندار و بیجان) شناخته می شد؛ و نه موجودی که امکانات و اختیاراتی بس گسترده و درک ناشدنی دارد).

در علم ژنتیک، ژن موضوع انتخاب طبیعی است؛ در زیست شناسی تکاملی، فرد موضوع انتخاب است، اما ممکن است یک گونه یا یک گروه اجتماعی هم در کنار فرد موضوع انتخاب قرار گیرد؛ یاخته های جنسی هم مستقیماً در معرض انتخاب قرار می گیرند (همان منبع، ص ۴۳۶). خلاصه آنکه در مکتب داروینیسیم، همه چیز در طبیعت می تواند موضوع "انتخاب طبیعی" باشد؛ تا ماده گرایی با این ترفند از پذیرش نظم هدفمند طبیعت سر باز زند! اما مایر در بررسی مراحل و موارد "انتخاب طبیعی" بخوبی نشان می دهد که "انتخاب طبیعی" برای داروینیستهای ماده گرا، تنها نام دوم تصادف است:

"نخستین مرحله انتخاب طبیعی، یعنی ایجاد تغییرات ژنتیکی، تقریباً بر اثر تصادف شکل می گیرد... همچنین در مرحله دوم، یعنی نابود سازی افراد ناشایست، باز هم تصادف نقش تعیین کننده ای ایفا می کند. بویژه در دوره های انقراض های دسته جمعی ممکن است تصادف اهمیت پیدا کند که در این موارد تنها تصادف است که سرنوشت بقا را تعیین می کند" (!؟) همان منبع، ص ۴۳۸ - در باره مقوله "تصادف" به کتاب هستی شناسی و تبیین آفرینش، صفحات ۱۹۶ - ۱۸۴ مراجعه نمایید).

آنجا که مایر تکامل را "پدیده ای پیش بینی نشده" می داند (همان منبع، ص ۴۱۰)، به ناتوانی "انتخاب طبیعی" در توضیح پدیده ها و پیش بینی رخداد های جهان زیستمند اعتراف کرده است؛ زیرا خود بخوبی می داند که مقوله نامبرده تنها گریزگاه ماده گرایان از پذیرش نظم هدفمند حاکم بر جهان زیستمند و اراده هدایت کننده آفریننده یکتاست.

از ابهامات مقوله "انتخاب طبیعی" و برداشتهای نادرست ماده گرایان از آن که بگذریم، باید گفت که آیا تفاوتی که به نزاع میان جانداران انجامیدند، صرفاً به درجه توانمندی و شایستگی آنها بر می گردد؟ آیا طبیعت مطابق با قانون به گزینی (انتخاب اصلح) ضعیفان را محکوم به شکست و نابودی کرده، و راه پیروزی و پیشرفت را تنها برای نیرومندان هموار ساخته است؟ مطابق با یک نظریه نوین در